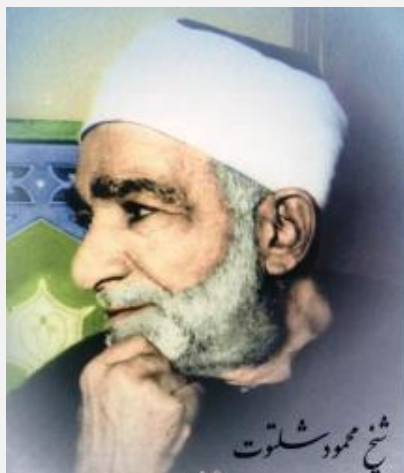


## از استاد بزرگ مرحوم شلتوت پیروی کنید و رشته تقریب را محکمر نمایید



نامه آیت الله جعفر سبحانی خطاب به قرضاوی

از استاد بزرگ مرحوم شلتوت پیروی کنید و رشته تقریب را محکمر نمایید

در پی اظهارات یوسف القرضاوی در مصاحبه با روزنامه مصری الیوم، آیت الله جعفر سبحانی با ارسال نامه ای خطاب به قرضاوی تاکید کرد: آنچه که حکمت و درایت از بزرگان می‌طلبد، این است بر مواضع مشترک پای بشارند و مسائل اختلافی را نادیده گرفته و یا فقط در همایش‌های علمی و دور از جنجال‌های سیاسی مطرح کنند.

اخیراً جناب آقای دکتر یوسف القرضاوی، مصاحبه‌ای با روزنامه مصری الیوم و سپس بیانه‌ای در تاکید بر مواضع خود داشته‌اند که چون اشکالات و ابهاماتی در برداشت، با این نامه، نظر شریف ایشان را به آن نکات جلب می‌کنیم:

حضور انور جناب آقای دکتر شیخ یوسف القرضاوی - دامت برکاته  
با اهدای سلام

موفقیت روز افزون وجود مبارک را در تقریب مسلمانان و حفظ وحدت کلمه، و نشر فرهنگ صحیح اسلامی در میان امت اسلامی، از خداند متعال خواستاریم.

بیانه جنابعالی مورخ 13 رمضان 1429 برابر با 13 سپتامبر 2008 در پاسخ به خبرگزاری مهر، و آقایان فضل‌الله و تسخیری، ملاحظه شد.

بیانه مزبور نکات برجسته قابل تقدیری دارد، زیرا به طور استدلالی شیعه را از اعتقاد به تحریف قرآن میرا دانسته‌اید.

دفاع جنابعالی از به کارگیری انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای توسط ایران نیز مایه تقدیر و تشکر است. علمای بزرگ اسلام پیوسته باید با دید وسیع و فکر باز بر مسائل بنگرند و اختلافات طایفه‌ای مانع آنان از رؤیت حقایق نشود و با شجاعت سخن حق را بر زبان آورند، و جنابعالی نیز همین کار را انجام داده‌اید.

در این که جنابعالی مرد تقریب هستید و پیوسته در حفظ وحدت کلمه مقالات و سخنرانی‌هایی داشته‌اید، سخنی نیست و همگان از موضع شما در این مساله به خوبی آگاهند و انتظار از شما جز این نیست که از استاد بزرگ مرحوم شلتوت، پیروی کنید و رشته تقریب را محکمر نمایید. اختلاف در میان مسلمانان، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) وجود داشته و تاکنون ادامه دارد، و چنین اختلافی در ظرف یک روز و یک هفته و یک سال، برطرف نمی‌شود. آنچه که حکمت و درایت از بزرگان می‌طلبد، این است که بر مواضع مشترک پای بشارند و مسائل اختلافی را نادیده گرفته و یا فقط در همایش‌های علمی و دور از جنجال‌های سیاسی مطرح کنند و تا می‌توانند دایره اختلاف را کم کنند.

ولی با تقدیر و تشکر از شما، نظر جنابعالی را به نکات زیر جلب می‌کنم:

1 - حضرت عالی، و همه افراد متفکر می‌دانند که غرب و صهیونیسم جهانی، سالیان درازی است که برای دور کردن جهانیان از اسلام، بر سه شعار تاکید می‌کنند و از آنها بهره می‌گیرند و آنها عبارتند از

- 1 - اسلام‌هراسی
- 2 - ایران‌هراسی
- 3 - شیعه‌هراسی

رسانه‌های آنها پیوسته غریبان بلکه همه جهانیان را از این سه موضوع می‌ترسانند، گویا اینها خطرناکترین مسائل برای تمدن بشری و صلح جهانی هستند!!

در چنین شرایطی، مصاحبه جنابعالی با روزنامه «المصری الیوم» درباره شیعه و گسترش موج تبشیر شیعی در کشورهای غالباً سنی مذهب و هشدار شما در این باره، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ برداشت خوانندگان (برخلاف شخص جنابعالی) چه می‌تواند باشد؟ جز این که موضع استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل را تایید کرده و برآن صحنه بگذارد؟

2 - جنابعالی، که بر اهل بدعت بودن شیعه تاکید می‌کنید و از طرفی هم از میان هفتاد و سه فرقه تنها اهل سنت را اهل نجات می‌دانید و دیگر فرق را اهل دوزخ شمرده و بر موضع خود با حدیث معروف استدلال می‌نمایید، در این شرایط برداشت یک جوان متعصب سنی چه می‌تواند باشد؟ جز آن که کمربند انفجاری به خود ببندد و از اردن به حله عراق برود تا با انفجار آن، جمع کثیری از شیعیان را بکشد و به عقیده خود، راهی بهشت شود! و فراتر از آن، خانواده او در اردن برای وی جشن عروسی بگیرند، زیرا بدون ازدواج به رحمت حق پیوسته است!!

در زبان فارسی مثالی است که می‌گوید: «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد» و در زبان عربی گفته می‌شود: «لکل مقام مقال» آیا شایسته آن عالم روشنفکر مسلمان این بود که در این شرایط بحرانی که استکبار جهانی و صهیونیسم بر شعله‌ور ساختن جنگ‌های داخلی در میان امت اسلامی، اصرار می‌ورزند، چنین مصاحبه‌ای انجام دهد و یا در بیانه بر این مواضع تاکید کند؟! اگر دو عزیز بزرگوار آقایان: فضل‌الله و تسخیری که مورد قبول شما هستند، از این راه و روش انتقاد کرده‌اند، مقصود آنان همین است و بس.

3 - شما مساله گسترش تشیع در نقاط سنی نشین را خطری برای اسلام سنی تلقی می‌کنید، اما آیا هیچ اطلاع دارید که در عربستان سعودی و در امارات روزی نمی‌گذرد مگر این که کتابی یا رساله‌ای و یا مقاله‌ای علیه شیعه نوشته می‌شود؟ و متأسفانه همگی تکرار مکررات و تهمت‌های واهی است که دهها بار، پاسخ آنها داده شده است. آیا شایسته نیست که جنابعالی در یکی از مصاحبه‌ها و پیامها این عمل را نکوهش کنید؟ آنان حتی به این حد اکتفا نکرده، کتابهایی در نقد شیعه به نام علمای شیعه چاپ و منتشر می‌کنند و حتی کتابی به نام اینجانب و کتاب

دیگری به نام مرحوم علامه عسکری چاپ و منتشر کرده و هر دو نفر را مبلغ وهابیت و منتقد تشیع معرفی کرده‌اند!

حتی اخیرا در مصر عزیز (زادگاه جنابعالی) کتابی در نقد نظر فقهی اینجانب درباره «الصلاة خیر من النوم» نوشته‌اند که سه چهارم آن فحاشی و بدگویی و افترا و نهمت است و من به عرض جنابعالی می‌رسانم که روی جلد چنین نوشته است: «جعفر السبحانی ... لا محقق مقرب» و شگفت اینجاست که یکی از اساتید ازهر به نام محمد البری مقدمه‌ای بر آن نوشته است. آیا بحث در یک فرع فقهی شایسته این همه بدگویی و بدزبانی است؟!

4 - در بیانیه، روی «حدیث افتراق امت اسلامی بر هفتاد و سه فرقه» تاکید فرموده‌اید، ولی یادآور می‌شوم که محققان و حدیث شناسان، اسانید این حدیث را ضعیف شمرده‌اند، و اگر هم یک سند معتبر داشته باشد نمی‌توان با خبر واحد چنین اصلی را در اسلام ثابت کرد و هفتاد و دو فرقه را دوزخی و تنها یک فرقه را بهشتی معرفی کرد.

مضمون حدیث حاکی از نادرستی آن است. من با فرقه‌های هفتاد و یک و هفتاد و دوی یهود و نصاری کاری ندارم ولی این هفتاد و سه فرقه در اسلام کجا هستند؟

آیا می‌توانید در کتابهای ملل و نحل، هفتاد و سه فرقه را نام ببرید؟ آیا می‌شود اختلاف در یک مساله کلامی را موجب پیدایش فرقه نامید؟ فرقه‌های اسلامی از عدد انگشتان دست فراتر نمی‌رود، و لذا نویسندگان ملل و نحل با تشبیهات سست و بی‌پایه می‌خواهند تعداد فرقه‌های مسلمانان را بالا ببرند تا بتوانند این حدیث را بر واقعیت تاریخی تطبیق کنند.

جا داشت آن عزیز عقیده خود را براساس این حدیث که بخاری آن را نقل کرده است، استوار می‌نمود. او آورده است که:

قال رسول الله (ص) کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی. قالوا یا رسول‌الله و من یابی؟ قال: «من اطاعنی دخل الجنة و من عصانی فقد ابی»

همه امت من به بهشت خواهند رفت، مگر کسی که خودداری کند. گفتند: ای پیامبر خدا چه کسی خودداری می‌کند؟

فرمود: هر کس از من فرمانبرداری کند، به بهشت می‌رود و هر کس مرا نافرمانی کند، او خودداری کرده است»

در این حدیث ملاک بهشتی و دوزخی بودن، اطاعت و عصیان پیامبر است و ناگفته پیداست که عصیان و نافرمانی در صورتی صدق می‌کند که فرد برای عمل خود حجت و دلیلی معقول نداشته باشد و برای شما و همه افراد اهل بینش روشن است که شیعیان در آن موارد اختلاف از حجت و دلیل کافی برخوردارند، هر چند از نظر جنابعالی کافی و وافی نیست.

شما در این بیانیه برای شیعه دو نوع بدعت طرح کرده‌اید:

1 - بدعت نظری

2 - بدعت عملی

با این که مجال سخن کم است، به نوعی به تحلیل آنها می‌پردازیم:

الف. بدعتهای نظری

1 - ادعای وصایت برای امیرالمومنین علی(ع)

شکی نیست که اساس تشیع این است که رهبری علمی و سیاسی امت پس از درگذشت پیامبر (ص) از آن عترت او و در راس آنان، امیرمومنان علی (ع) است و وصایت آن حضرت از طریق احادیث متواتر، ثابت شده است، من از میان آنها به چند حدیث اکتفا می‌کنم:

1 . روزی که آیه «و انذر عشیرتک الاقریب» نازل شد، پیامبر (ص) بنی هاشم را به خانه خود دعوت کرد و در آن جمع امیرمؤمنان (ع) را به عنوان وصی و خلیفه خود معرفی کرد و فرمود: «انت وزیر و خلیفتی من بعدی» و چون در اینجا مجال بیان مصادر حدیث نیست، همین قدر یادآور می‌شوم که حتی حسنین هیکل در کتاب خود «حیات محمد» این حدیث را آورده است، هر چند در چاپ‌های بعدی آن را حذف کرده است

2 - حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» و استثنای نبوت، حاکی از این است که علی تمام مقامات هارون را که وزارت و خلافت نیز از آن جمله است دارا بود.

3 - حدیث مثل اهل بیته کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها عرق

4 - حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» در تواتر این حدیث کافی است که 120 صحابی و قریب 90 تابعی و مجموعا 360 عالم سنی آن را نقل کرده‌اند. با توجه به چنین ادله روشنی که شیعه در اختیار دارد، لاقابل باید این گروه را معذور بشمارید نه «مبتدع بالخاص» شما فقهای عزیز می‌گویید «للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد» در این صورت، نه تنها شیعه مبتدع نخواهد بود بلکه دارای پاداش خواهد بود.

5 . در این بیانیه خود، تصریح می‌کنید که اختلاف در فروع قابل تسامح و تحمل است و می‌فرمایید: اختلاف در فروع، در میان اهل سنت پیش از اختلاف میان اهل تشیع و اهل تسنن است. با توجه به این اصل که به آن تصریح فرمودید، آیا مساله امامت و خلافت در میان اهل سنت از اصول است یا از فروع؟

بزرگان اشاعره مانند عضالدین ایچی در «موافق» و شارح آن میرسید شریف جرجانی و سعدالدین تغتازانی در «شرح مقاصد» و همچنین دیگران می‌گویند: امامت و خلافت از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است، زیرا بر مسلمانان لازم است که به ترویج نیکوکاری و جلوگیری از کارهای زشت بپردازند. و این جز در پرتو یک قدرت اجرایی که مجری احکام باشد، انجام نمی‌گیرد و مرکز این قدرت امام و خلیفه است که باید مسلمانان چنین امامی داشته باشند.

در این استدلال، شیعه و سنی، همراه و همگامند، ولی در پدید آوردن چنین قوه مجریه‌ای دو نظر در میان آنان هست:

1 - تعیین امام باید به وسیله شورای مهاجر و انصار انجام گیرد

2 - امام باید به وسیله پیامبر گرامی و به تنصیص الهی انتخاب شود.

فعلا کاری به ترجیح هیچ یک از دو نظر نداریم. سوال این است که چه شد نظریه اول عین سنت و نظریه دوم، عین بدعت شد؟! در حالی که نظریه اول جز یک سیره ناقص خلفا چیزی در اختیار ندارد، و نظریه دوم بر احادیث گذشته متکی است. انصاف ایجاب می‌کند، برداشت ما از هر دو یکی باشد، نه این که یکی را پیرو سنت و دیگری را پیرو بدعت تلقی کنیم: «ان هی الا قسمه ضیزی»

پس آن تسامح و همزیستی مسالمت آمیز در فروع کجا رفت؟!

2 - آگاهی از غیب

آگاهی از غیب و به تعبیر دیگر «علم غیب» بر دو نوع است: الف. ذاتی و نامحدود که تنها از آن خداست. قرآن مجید می‌فرماید

قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و ما بشعرون ابان یبعثون

ب - آگاهی اکتسابی آن هم محدود به اذن خداست، این نوع آگاهی از غیب در غیر خدا فراوان دیده می‌شود، سوره یوسف سراسر گزارش‌های یعقوب و یوسف، از جهان غیب است

قرآن مجید درباره مصاحب موسی می‌گوید: فوجدنا عبدا من عبادنا آتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علما(کهف/66)

امیرمؤمنان پس از پیروزی در جنگ جمل از آینده بصره خبر داد که به وسیله سیل عرق خواهد شد و از همه شهر فقط، مسجد بصره به سان سینه کشتی در دریا نمایان خواهد بود.

در این هنگام مردی به امیرمؤمنان گفت: «لقد اعطیت علم الغیب؟» یا امیرالمؤمنین آیا به شما علم غیب داده شده است؟ اما در پاسخ به مطلبی که گفتیم اشاره کرد و فرمود: «انه لیس بعلم

غیب و انما هو تعلم من ذي علم».

«این علم غیب نیست، زیرا اصطلاحاً علم غیب، علم ذاتی نامحدود است بلکه آنچه که من می‌گویم چیزی است که از فرد دانایی آموخته ام».

بنابراین هرگاه امامان شیعه احياناً از غیب خبر داده‌اند، همگی از نوع دوم است که حتی انسان‌های وارسته و عارفان الهی که عمری را در اطاعت و پیروی از دستورهای اسلام صرف نموده‌اند، می‌توانند به اذن الهی از پس پرده غیب خبر دهند.

### 3- عصمت عترت

عصمت جز این نیست که حالت خداترسی در انسان به مرحله‌ای برسد که جز رضای حق چیزی محرک او نباشد. و آثار گناه آنچنان در نظر او مجسم گردد که او را در مقابل گناه بیمه سازد. آیا امکان ندارد که انسانی در مسیر تکامل روحی به این حد برسد که در مقابل گناه بیمه گردد و احياناً از نظر روحی به قدری متعالی باشد که خطا نکند؟  
مریم عذرا پیامبر نبوده اما به تصریح قرآن معصوم و مصون از گناه بوده است چنانکه می‌فرماید: یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین. (آل عمران/42)  
مسئله مقصود، تطهیر مریم از گناه است، چه شد که اعتقاد به عصمت مریم بدعت نمی‌باشد، اما اعتقاد به عصمت امیر مؤمنان که در حدیث ثقلین عدل قرآن شمرده شده است بدعت به حساب می‌آید؟!

حدیث ثقلین از احادیث متواتر می‌باشد در آنجا عترت پیامبر هم سنگ قرآن معرفی شده است و آن دو را از هم قابل تفکیک نمی‌دانند و می‌فرماید: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا» از این که عترت، معادل قرآن است طبعاً باید به سان قرآن مصون از خطا باشد و در غیر این صورت میان آن دو جدایی رخ می‌دهد در حالی که پیامبر هر نوع جدایی را نفی کرده است.

### 3- سب صحابه

شگفتنا حضرت تعالی با آن دانش بالا و بینش روشن، چیزی را مطرح می‌کنید که بیشتر در زبان افراد عامی مطرح می‌شود. آیا اصلاً امکان دارد یک گروه عظیم، پیامبر (ص) را دوست بدارند اما یاران او را به باد بدگویی بگیرند؟ پیامبر گرامی حدود یکصد هزار صحابی داشت و آنچه که علما و دانشمندان به ضبط نام و زندگانی آنان موفق شده‌اند قریب پانزده هزار نفر هستند که قسمتی در بدر و احد جام شهادت نوشیده‌اند و یا در غزوات خندق و خیبر جانفشانی نموده‌اند. آیا یک مسلمان معتقد به خدا و پیامبر و قرآن، می‌تواند نسبت به این افراد بدگویی کند؟  
قسمت اعظم این افراد برای اکثر ناشناخته اند، آیا وجدان اجازه می‌دهد که انسان، افرادی را که از وضع آنها خبر ندارد دشمنانم دهد؟ بنابراین، مسئله سب صحابه به این تعبیر عوامانه، دستاویزی بیش نیست. منطق شیعه درباره صحابه همان است که در نهج البلاغه خطبه 97 آمده است، بنابراین از آن محضر محترم درخواست می‌کنم که مسئله را به این نحو مطرح نکنید. آنچه که هست این است که شیعه معتقد است: برخی از صحابه که شمار آنان از عدد انگشتان تجاوز نمی‌کند، پس از رحلت رسول گرامی با خاندان رسالت بدرفتاری نموده‌اند و آنها به خاطر همین رفتار بد از آنان بیزار می‌جویند و این چیز جدیدی نیست، پیامبر هم از رفتار خالد بن ولید بیزار می‌جست و گفت: «اللهم انی ابرء مما فعل خالد». و نیز نظر آن بزرگوار را به روایات «ارتداد صحابه» در صحیح بخاری و مسلم جلب می‌نمایم (جامع الاصول: 119/11-123)

### ب. بدعت‌های عملی

1- جناب تعالی پس از شمارش بدعت‌های نظری به بدعت‌های رفتاری اشاره کرده‌اید و در رأس آنها تظاهرات میلیونی عاشورا را پیش کشیده‌اید که بیانگر مظلومیت و ستم‌دگی خاندان رسالت است.

اگر درباره فلسفه قیام حسینی و کتاب‌هایی که در این مورد نوشته شده می‌اندیشید، شما هم مانند شیعیان در این تظاهرات شرکت می‌کردید، زیرا این تظاهرات برای احیای مکتب ظلم ستیزی و مبارزه با ظلم و قیام در برابر حکومت‌های جائر است و این مکتب باید همیشه در حیات مسلمین جاوید و ماندگار باشد و همین مکتب است که «حماس» و «جهاد اسلامی» فلسطین را در برابر صهیونیسم غاصب مقاوم ساخته است.

از این بیان روشن می‌شود که چرا این تظاهرات در روز شهادت علی (ع) نیست هرچند در آن روز مراسمی با همین هدف به صورت کم‌رنگ‌تر انجام می‌گیرد، اما اوج تظاهرات در روز عاشورا است تا جهانیان را با این مکتب آشنا سازند و ملت‌های تحت ستم از این مکتب بهره بگیرند و حقوق خود را از غاصبان باز ستانند.

ضمناً جهان اسلام با این گروه ویژه از سلف صالح بیشتر آشنا شود که چگونه با خاندان رسالت رفتار نموده‌اند تا لباس قداست بر اندام همگان نبوشانند، هرچند بخش عظیمی از این سلف، با اهل بیت (ع) رفتار قابل ستایشی داشته اند.

### 2- کارهای شرك آمیز در زیارت قبور

در بیانیه جناب تعالی، شیعه متهم به کارهای شرك آمیز در زیارت قبور اهل بیت شده است، ولی شایسته بود که شما به این کارهای شرك آمیز در زیارت قبور اشاره کنید. آیا اصل زیارت شرك آمیز است؟ مسلماً نه. آیا درخواست دعا و شفاعت از پیامبر و خاندان او شرك آمیز است؟ مسلماً چنین نیست، شایسته است در این مورد، از امام بزرگوار حنفی‌ها پیروی کنید. مؤلف «فتح القدر» می‌گوید: امام ابوحنیفه وارد مدینه شد به زیارت قبر پیامبر (ص) رفت و در مقابل قبر شریف او این دو بیت را سرود:

یا أکرم الثقلین یا کنز الوری

جدلی بچو دک و أرضی برضاکا

أنا طامع فی الوجود منک و لم یکن

لأبی حنیفة فی الأنام سواکا

ای گرامی‌ترین انسانها! ای گنجینه مردمان

از بخشش خود به من بیخش و از خشنودی خود مرا خشنود ساز.

من آرمند بخشش تو هستم و جز تو

ابوحنیفه کسی در میان مردم ندارد (فتح القدر، نگارش کمال بن‌الهمام الحنفی، 336/2)

گویا امام ابوحنیفه از صحابی بزرگ سواد بن قارب پیروی نموده است که می‌گوید:

فکن لی شفیعا یوم لا ذو شفاعة

روزي که شفاعتي نیست شفیع من باش، آنگاه که شفاعت کسی برای سواد بن قارب سودمند نیست

در بیانیه آمده است که دعوت غیر خدا شرک است، معذرت می‌خواهم این همان منطق وهابیان است و احياناً به آیه (و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) (جن/18) تکیه می‌کنند ولی باید دید مقصود از «دعوت» در این آیه چیست؟ آیا مقصود صدا زدن غیر خداست؟ مسلماً این مراد نیست زیرا بشر در زندگی از هزاران نفر کمک می‌گیرد بلکه مقصود از دعوت عبادت خداست، یعنی خضوع در برابر موجودی که خالق و مدبر است. در این صورت معنی این است که «ان المساجد لله فلا تعبدوا مع الله احدا» اتفاقاً آیه دیگر شاهد این تفسیر است.

قرآن می‌افزاید: و قال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یتستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین (غافر/60)

«پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت به دوزخ خواهند رفت.»

در آغاز آیه کلمه دعوت به کار رفته (ادعونی) ولی در ذیل کلمه (عبادتی) به کار رفته و این حاکی از آن است که دعایی مخصوص خداست که رنگ عبادت داشته باشد نه اینکه هر نوع دعوت و خواندن مخصوص خدا باشد و گرنه در روی زمین موحدی باقی نمی‌ماند!

جناب آقای دکتر، قرآن برای بازشناسی موحد و مشرک میزان را مشخص کرده است: (ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم به وان یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر) (غافر/12)

« این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می‌شد، انکار می‌کردید و اگر برای او همتایانی می‌پنداشتند شما ایمان می‌آوردید. اینک، داورِ مخصوص خداوند بلندمرتبه است.»

آیا شیعیان و قسمت اعظم سنیان جهان، بالاخص مصریان عزیز که من در آنها بوده‌ام و همگی در کنار رأس الحسین و سیده نفیسه و سیده زینب، اجتماع کرده و توسل می‌جویند، این چنین

هستند که آیه مشرکان را معرفی می‌کند؟ یعنی از عبادت خدای واحد، سر برمی‌تابند ولی هرگاه، همراه با اولیای الهی باشد، به او ایمان می‌آورند؟ آیا این همان منطق تکفیریه نیست که

شما مکرراً از آنها انتقاد می‌کنید و آنها را متطرف (تندرو) می‌شمارید؟

6- انتظار این نبود که شما در تکریم شیخین از مقام علی (ع) بکاهید و چنین بگویید: «ابوبکر و عمر نمونه‌ای عالی از حکومت اسلامی ارائه کردند که در آن عدالت و دموکراسی وجود داشت،

برخلاف حکومت علی (ع) که پیوسته گرفتار جنگ‌های داخلی بود و نتوانست روش خاص خود را در عدالت و توسعه آنگونه که می‌خواست عملی کند.»

آیا این کاستی در رهبر جامعه اسلامی بود که نتوانست به خواسته خود جامه عمل بپوشاند یا فزون طلبی برخی از بزرگان بود که عدالت علی را بر نمی‌تافتند و سرانجام جنگ‌هایی به نام‌های

جمل و صفین و نهروان بر او تحمیل کردند؟ اکنون چه کسی باید گناه این جنگ‌ها را به گردن گیرد؟! آیا می‌توان جنگ افروزان را صحابی عادل دانست یا دایره اجتهاد به اندازه ای وسیع است که

می‌تواند مجوز کشتن هزاران مسلمان در نبردهای سه گانه باشد؟!

آیا این چنین سخن گفتن درباره یک خلیفه راشد از یک عالم بزرگوار که همگان برای او احترام قائلند شایسته است؟ در اینجا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم و از محضر محترم آن عالم بزرگ

خواهانیم که گذشته را به نحوی جبران کند و همگان را به جنگ زدن به ریسمان وحدت دعوت فرماید.

اللهم انا نرغب اليك في دولة کریمه تعزبها الاسلام واهله و تذل بها النفاق واهله

با تقدیم احترام جعفر سبحانی

24 ماه مبارک رمضان

برابر سوم مهرماه 1378